منوچهرجمالی

« همیشه سبزبودن »
غایت فرهنگ ایران، در« زندگی درگیتی » هست
چرا « خرد ، سبزپوش است » ؟

« غایتِ » زال زر
« همیشه سبزبودن ِ زندگی »، درگیتی است
« غایت » زرتشت ،« همیشه سبزبودن »
درفراسوی گیتی،دربهشت(مینو)ممکن میگردد

درفرهنگِ « زال زرو رستم »
« سروش سبزپوش »
درهرانسانی، « خردِ زندگی پرور» است
که دربرابر « ضد زندگی =اژی» میایستد

چرا نخستین خدائی که درشاهنامه
پدیدار میشود، « سروش ِ سبزپوش » است؟
چرا،خردانسان، جامه همیشه سبز دارد ؟

« همیشه سبزبودن » ، که معنای حقیقی واژه ِ « خُجسته » است
و صفت ویژه « سروش » است ، «غایت زندگی کردن درگیتی»

میباشد . این،غایت زندگی کردن ِخانواده سام و سیمرغیان بود . این اندیشه بزرگ فرهنگ ایران را ، الهیات زرتشتی ، بدینسان طرد و منتفی ساخت که گفت ، این زرتشت است که « درخت ِ سرو»که نماد « همیشه سبز» بودنست ، و « آذر» را، که نامش « سبزدرسبز» است ، از بهشت یا مینو ، یعنی از فراسوی گیتی ، از نزد اهورامزدا آورده است. همیشه سبزبودن ، انوشگی ، فقط در فراسوی گیتی ممکن است . با بهره بردن از دواصطلاح « سرو همیشه سبز» و « آذر ِ سبز درسبز» ، هزاره ها میان جهان بینی زال زری ، وآموزه زرتشت ، درایران ، نبرد شدید و خونین بوده است . همان نبردی که امروزه برای « سکولاریته » کرده میشود . اینکه درشاهنامه ، داستان آوردن « سرو» و « آذر» از بهشت ، بوسیله زرتشت ، آورده میشود ، بیان رد کردن « اصالت زندگی درگیتی » است . چنین سخنی برای زال زر و رستم ، به خودی خودش ، « اژی = ضد زندگی » بود. سلب اصل زندگی (ژی مون = جی) از زندگی(ژی) ، گرفتن معنا ومزه از زندگی میباشد . معنای زندگی ، درفراسوی گیتی نیست ، بلکه درخود زندگی و در درون زندگیست .

جنگ، میان « همیشه سبزبودن درگیتی » ، و « طلب جاودانگی درفراسوی گیتی»،برغم کاربرد اصطلاحات مشترک ازهردوطرف ، نبردِ همیشگی میان ِ « فرهنگ زال زری» و« دین زرتشت » بوده است ، و امروزه نیز ، همان میدان جنگ ، به میان « اسلام » و« فرهنگ اصیل ایران» ، انتقال داده شده است .

درشاهنامه ، نخستین خدائی که برای نگهداری جان(= ژی) کیومرث ازگزند و آزار، و آگاهانیدن انسان ازخطر زدارکامگان ، پدیدارمیشود،« سروش»است،نه«اهورامزدا » . تصویرسروش، در متونی که زیرنفوذ موبدان زرتشتی دستکاری شده است ، تصویر سروش اصیل در فرهنگ سیمرغی ، نیست، که خانوداه سام ، به آن پای بند بودند . پیش اززرتشت ، و بشیوه ای دیگر، خانواده سام (گرشاسپ و زال زرو رستم) همان مسئله زندگی (= ژی) و ضد زندگی (اژی = اژدها) را بشیوه ای دیگر،

طرح کرده و گسترده بودند که زرتشت درگاتا ، گرانیگاه رسالت خود قرار میدهد .
نقشی را که« **سروش** » ، نزد خانواده سام ، بازی میکرد ، با نقشی راکه سپس« سروش » نزد زرتشت و الهیات زرتشتی یافت، بسیارمتفاوت بود . نخست آنکه ، **سروش ، مانند روح القدس عیسویان، و جبرئیل مسلمانان ، پیام آور برای شخص برگزیده و ویژه و استثنائی نبود . بلکه « سروش ، بخشی ازخرد ِ خودِ هرفرد انسانی بود»** . « سروش و رشن » ، جزو بخشهای پنجگانه تخمی بود، که بُن انسان بطورکلی شمرده میشد ، که موبدان زرتشتی ، کوشیده اند به هرترتیبی شده ، آنرا بپوشانند و تحریف کنند . « 1-**سروش** و2- **رشن** و3- **ارتا فرود که سیمرغ** باشد و4- **رام** و5- **بهرام** » ، پنج روزپیاپی هم ، که گاهنبار پنجم باشد ، **« تخم انسان » بود** . **انسان ، ازپیوند این پنج خدا** که باهم « بُن واحد ی » میشدند، و « آذر» نامیده میشدند ، **میروئید** .
سروش و رشن و سیمرغ (ارتا فرورد = فروهر= همیشه سبزشوندگی وتازه شوی) ، ... درگوهرهر انسانی ، میروئیدند .
همانسان که همه چیز، درفرهنگ زال زری ، ویژگی جفتی ویوغی یا همزادی داشت ، « **خرد انسان» نیز، دوبخش جفت باهم داشت** . یکی بخش « آسن خرد» ، یا « خرد سنگی » بود ، که پیدایش بهمن باشد ، و بدون استثناء ، بُن هرانسانی وگنج نهفته درهرانسانی بود . ترجمه واژه « آسن خرد » ازسوی موبدان زرتشتی ، به « خرد غریزی » ، برای انحراف ازگوهر این خرد است . گیاهی که با بهمن اینهمانی دارد ، ازجمله « حسن بغ اودی » نامیده میشود .« حسن » ، معرب « آسن » است . درکردی هم به مهرگیاه « هه سه ن بگی » گفته میشود .
بخش دوم خرد ، که جفت با بخش نخست است ، بخش « سروش و رشن » هست ، که « زاياننده تجربه بینش ژرف بهمنی انسان ، به سپیده دم آگاهبود » هستند . درآغاز، دراین بررسی ، به تصویر« سروش » در فرهنگ گرشاسپی- زال زری پرداخته میشود . **سروش ، بخشی از« خرد فردی هرانسانی» است** .

بدینسان ، هرانسانی ، پیوند بلاواسطه و مستقیم ، با « خرد بنیادی زمان و جان و هستی بطورکلی دارد » که بدان آبستن است . ازهمین جا ، تفاوت کلی با آموزه زرتشت، نمودارمیشود . **سروش درفرهنگ زال زری ، اصل ضد پیامبر وضد رسول و ضد مظهرو ضد برگزیده و ضد فرستاده و ضدِ واسطه هست** . هرانسانی ، مستقیم راه رسیدن به حقیقت را دارد . ازاین رو، مردم ، سروش را ، « رهگشا » میخواندند . **سروش ، خردی بود که به هرانسانی ، کلیدی میداد که راه به گنج نهفته دربُن خود را بیابد و به هنگام ، از « آنچه اژی = ضد زندگی » است، آگاه شود و خود را ازآن رهائی بخشد . این اندیشه بکلی برضد آموزه زرتشت در سرودهایش میباشد** .

چرا سروش،« نیکخواه» یا «ُخجسته» است ؟ خردی که زندگی را، « همیشه سبز» میکند

ویژگی اصلی سروش ، یا خرد هر انسانی ، « **نیکخواهی** » بود . « **نیکی** » **چیست**؟ که خرد انسان ، آن را میخواهد، وآرزو میکند و آنرا میجوید وترازویش هست ؟
دراینجا وارونه آموزه زرتشت ، انسان، نباید میان « ژی » و « اژی » برگزیند ، و اگر « اژی » را برگزیند ، « دروند» میشود . به عبارتی دیگر، زرتشت میگوید که خرد انسان ، میتواند ، « اژی » را به کردار شیوه زندگی اش « برگزیند » . چنین مفهومی از« خرد » ، برای زال زر و سام ، بکلی مطرود و نادرست است . زندگی و خرد (جان وخرد) ، دوچیز جدا ناشدنی ازهم هستند . **خرد که بیواسطه ازجان هرکسی میتراود ، نمیتواند ، آنچه را ضد جان وخرد است، برگزیند. زندگی ، گوهریست که فقط زندگی را میجوید ، و خرد یا چشم ، که نخستین پیدایش جان است ، گوهر زندگی ، و پرورنده و نگهبان زندگیست. « خرد » ، درذاتش ، پاسدارو نگاهبان اصلش هست که زندگیست** .

خرد هر انسانی ، درگوهرش ، « نیک» را آرزو میکند ، و نیک رامیجوید ومیپرسد ، ونیک را وقتی یافت ، میخواهد. **« نیکی » ، سرسبز نگاهداشتن زندگی ، و همیشه سبزنگاهداشتن آن است. « وای به » و « سروش »، هردو « جامه سبز» میپوشند (سبزپوشند، همیشه بهارند، همیشه جوانند، خضرخندان هستند)** .
مسئله نزد زال زر ، آنست که درجستجوی نیکی ، انسان میتواند اشتباه بکند و کژبرود، وآنچه را ضد زندگیست ، زندگی بپندارد . جستجوو ،آزمایش درهمیشه گشتن درتاریکیست.
ولی درهرآزمایشی وهرگونه کژ روی ، این خرد نهفته به هنگام ، اورا درلغزش ، به هوش میآورد ، تا فراتر بجوید. کیومرث ، به اشتباه ، درهمان داستان نخستین شاهنامه ، اهریمن را دوست میگیرد، ولی سروش به هنگام ، آگاهی ازخطر زندگی ، ودشمنی که مهر را زیر پوشه کین ، پنهان کرده است، میآورد . **برگزیدن یک ضربه ای و یکباره برای همیشه ، میان « ژی » و « اژی » که زرتشت ، میآموزد ، فقط درصورتی امکان دارد که انسان ، دسترسی به « آگاهی ازهمه چیز، پیشاپیش » داشته باشد . ازاین اندیشه زرتشت است که بلافاصله ، مفهوم « روشنی مطلق وبی اندازه » ، پیدایش می یابد ، که در یکجا (درهستیِ اهورامزدا) متمرکز است** . بدینسان ، تصویر « سروش ورشن ، به کردار مامای بینش مستقیم از هرانسانی » ، طرد و تبعید میگردد . همچنین پدیده « **بی اندازه بودن** » در روشنی ، « بی اندازه بودن آگاهی، و پیش آگاهی ازهمه چیز» بوجود میآید ، که « **اصل جویندگی» را در هرانسانی، مخدوش و متزلزل میسازد** .
فراتر ازاین ، **مفهوم** « **کمال** » ، که نزد زال زر و رستم ، « اصل اندازه = یوغ وهمزاد بودن = جی » بود ، ناگهان تغییر میکند ، و « بی اندازه بودن روشنی و بینش » ، کمال ، و « معیار= واحد سنجش = اصل نیکی و بدی » میشود .
واژه ای که درمتون ودرشاهنامه ، به « **نیکخواه** » ، برگردانیده میشود ، واژه « **خجسته** » است . گوهر سروش ، ازصفت برجسته اش پدیدارمیشود و همیشه بنام « سروش خجسته » خوانده

میشود . مثلا هنگامیکه فریدون میخواهد ضحاک (اژی = اژدها) را بکشد ، سروش ، فوری فرامیرسد

بیآمود **سروش خجسته** ، دمان مزن گفت ، کاو را نیامد زمان

این که « زمان مرگ ضحاک » نیامده است ، روایت بعدیست . **سروش ، اساسا ، برضد کشتن و آزردن است ، حتا کشتن « ضحاک = اژدها » نیز، کشتن است** . این سروش ، مفهوم دیگری از « اژی = ضد زندگی » دارد ، که زرتشت . **او حتی ، اژدها ، یا اصل زندگی را نیز ، نه میکشد ، و نه میگذارد که دیگران بکشند، ومسئله اش ، جنگ و پیکاروستیزش با « اژی » نیست** .

کسی « ضد زندگی » را نمیکشد و نمی آزارد ، بلکه **« ضد زندگی » ، گونه ای « به هم خوردگی اندازه و همآهنگی ویوغیِ زندگی » است ، که باید ازسر، درونش و اندیشه اش و بُنش، همآهنگ و اندازه و یوغ بشود** . به هم خوردگی یک گردونه را نمیتوان برید و دور انداخت . بیمارشدن انسان ، به هم خوردن اندامها و اجزاء زندگیست، که باید آنرا رفع کرد . **اژی بودن ، گونه ای بیماری و برهم خوردگی مزاج روانی وضمیر است** .

دروند و اهریمن ، به معنای الهیات زرتشتی ، برای خانواده سام ، یک خرافه تازه ویک سخن ناسنجیده و ضد انسانی بود.

این مفهوم زرتشت ، از « دشمن» ، « اهریمن = اصل ضد زندگی » میساخت. این سخن زرتشت ، برای آنها فوق العاده خطرناک و فاجعه آمیز بود . چنانکه پیآیند این اندیشه از« دشمنی » ، درسختدلیها و کینه توزیهای بی اندازه بهمن پسر اسفندیار ، زشت ترین جلوه ها را یافت .

غایت زندگیِ خردمندانه
همیشه سبز بودن زندگی است

« خجسته » که صفت گوهری سروش بود ، ویژگی « خرد انسان » ، و« غایت اندیشیدن خرد انسان »،و طبعا « غایت زندگی انسان » را مشخص میساخت . خجسته ، به گیاه « همیشه بهار = همیشک » گفته میشود . گلی که همیشه بهار است ، همیشه سبزو تازه و شکفته است . همیشه بهار، همیشه جوان ، حی العالم ، اردشیرجان ، همیشک جوان ، انوشه ... ، بیان « همیشه سبز» بودن است .

مفهوم « سبز» ، معنائی بسیارژرف داشت . مثلا در شوشتری به **رنگین کمان** ، « **سوز قبا** » ، **قبای سبز** گفته میشود . همچنین درکردی به رنگین کمان « که سکوسور ... » گفته میشود که به معنای جفت سبزو سرخست . رنگین کمان ، دربندهش « سن + ور» یا زهدان سیمرغ است. رنگین کمان ، بنامهای کمان بهمن ، کمان رستم ، کمان زال خوانده میشود(برهان قاطع).

« صنوبر» که درخت همیشه سبز است ، نیز همین واژه (سن+ ور) است . ازاین رو برای روز بیست وهشتم که اینهمانی با « رام جید» داشت ، باربد دستانی بنام « نوشین باده، یا باده نوشین » ساخت(برهان قاطع) . نوشه ، نام رنگین کمانست . همین رام ، که سغدیها « **رام – راد– بغ**»raam-raatux-Baghi مینامند، در آثارمانی،« **مادر زندگی** = خدای آرام بخش » شمرده میشود . سبزی ، رنگارنگی و تنوع و تحول و سرشاری است ، و مادر زندگی که زنخدا رام باشد ، خودش باده نوشین است که هرکه ازآن بنوشد ، زندگیش، همیشه سبزمیشود. گل رام ، خیری زرد ، و گل سروش ، خیری سرخ است . **غایت زندگی ، همیشه سبز بودن ، همیشه تنوع داشتن ، همیشه رنگارنگ بودن ، همیشه تروتازه شدن (= فرشگرد) است** .

چنانچه زندگی در زمان ، هر روز ، تحول به رنگی دیگرمی یابد ، چون اینهمانی با گلی دیگر می یابد . خدایان ایران ، گلهای رنگارنگ ، و آهنگهای گوناگون هستند ، چون این سی وسه خدای زمان ، بیان « اصل زندگی درگیتی » بودند . **نام همه خدایان ایران ، بدون استثناء ، سروش بود** . همه « سرشت سروشی »

داشتند . ازاین روهست که گرشاسپ(اسدی طوسی، ص 396) نامه ای را که مینویسد ، چنین آغازمیکند:

بنام **خدای سروشی سرشت** به شهریور و مهرو **اردیبهشت**

سبزی ، رنگارنگی وتنوع و طیف و غنای زندگی شمرده میشد.

ازاین رو ، « **نوش گیا** » ، داروئی بود که جان را ، ازهمه گزندگان و آزاردهندگان میرهانید، و ازاین رو، نامهای دیگرش 1 – مخلصه ، و 2- **گیاه نوروزی** بودند . نیکخواه ، جوی ننده نیکی ، جوینده همیشه سبزبودن، همیشه رنگارنگ ساختن زندگی میباشد . واین ، جامه ایست که سروش پوشیده است . در کتاب ویس ورامین ، ویس میگوید :

به خواب اندر فراز آمد سروشی
جوانی ، خوبروئی ، سبز پوشی
مرا امشب ، **زبند تو رها کرد**
چنان کاندر تنم ، **موئی نیازرد**

ارتا فرورد ، یا سیمرغ ، « فراfra + وردvarti » است . « فرورد ، که تبدیل به واژه فروهر شده » ، به معنای همیشه ازنوفرا بالنده ، ازنو فرا روینده وزاینده ، همیشه نوشونده ، یا به عبارت دیگر همیشه سبزشونده است. البته پسوند ِ شکل دیگرش که « فره + وه شی » هست ، به معنای « خوشه گندم وجو و... است .**« سبزشدن» ، همان معنای « روش شدن » را داشت** .

ازاینجاست که در داستانهای گوناگون ، تصویر **درختی که برگ سبزش** ، **توتیای چشم** است ، وحتا « **بنیا سازنده چشم نابینا**» است ، باقی میماند . در گرشاسپ نامه اسدی توسی ، گرشاسپ به شهری میرسد که مانند « خرّ م بهار» است . خرّ مدینان ، با چنین اشاره ای ، بیان میکردندکه شهرمربوطه شهریست که شهروندانش فرهنگ زنخدائی دارند . فردوسی هم همین روش را درشاهنامه دارد . دراین شهرخرّم ، بت خانه ایست که درمیانش درختی است که بیخش کیمیا (تحول دهنده زندگی و نوکننده زندگی = خلود) و برگش ، توتیا (معرفت و روشن کننده) است . این تصویر فرهنگ ایران از« درخت خلود و بینش باهم »

بود ، که کاملا درتضاد با تصویر دو درخت جداگانه ازهم خلود ومعرفت در ادیان ابراهیمی است .

میانش درختی، چو سرو سهی که ازبار، هرگزنگردد تهی
هم از **بیخ** او، خاستی **کیمیا** بُدی **برگ** او چشم را **تو تیا**

« برگ سبز» ، اینهمانی با مفهوم « روشنی » دارد ، و اصل روشنی است . البته این مفهوم ، بکلی برضد مفهوم زرتشت از روشنی است ، که اصالتش ازاهورامزداست . درالهیات زرتشتی ، همیشه تائید برآنست که « آذر، یا تخم، اصل روشنی نیست، بلکه آذریا تخم ، کسب روشنی میکند » . این اصطلاح ، بیان «نفی اصالت گیتی » است که ازمفهوم «خود زائی تخم = آذر »، معین میشود . « آذر» یا « روشنی و سبزی باهم » را اهورا مزدا ، میافریند . به عبارت دیگر، اصالت را ازآنها میگیرد. برغم این شیوه « از اصالت انداختن فرهنگ ایران » ، رد پای اندیشه ها ی پیشین باقی میماند . چنانچه در بندهش ، بخش دوم پاره 22 میآید که اهورامزدا : « ... او کیومرث را با گاو از زمین آفرید . او **از روشنی و سبزی آسمان ، نطفه** مردمان و گاوان را فراز آفرید » .گوهر آسمان ، سبزی وروشنی باهمست ، و تخم همه زندگان ، ازاین « روشنی = سبزی » آفریده میشود . البته این خودِ آسمان (هوائی که ، درحرکت ، تبدیل به باد میشود) است که دراثروزیدن ، همه چیزها را آبستن میکرد ، واکنون ، اهورامزدا ، جانشین این « روند » میشود . هوای ساکن و آرام ، که مادینه است ، در باد شدن ، نرینه میشود ، و ، آب و زمین و گیاه و ماهی را ، که درفرهنگ ایران ، درگوهرشان مادینه بودند (بندهش بخش نهم ، پاره 113) ، همه را آبستن وبارور میکند ، و **همه درسبزشدن ، روشن میشوند** .

این جفت شدن « باد بهاری » با « گیاه» ، یا با « انسان ، یا با « ماهی» ، .... این « با هم رقصیدن باد بهاری با همه موجودات زنده » ، اصل سبزشدن و روشن شدن آنها میگردد . این اندیشه درتمتمیتش ، در غزلیات مولوی باقی مانده است . مولوی خطاب به «انسان» ، میگوید :

« **شاخ گلی** » ، با غ زتو سبزو شاد
هست **حریف تودراین رقص، باد**
«حریف » ، به معنای جفت و یارو عاشق است.
باد ، چو جبریل و ، **تو چون** ، **مریمی**
عیسی گلروی ، ازاین هردو ، زاد
رقص شما هردو ، **کلید بقا** ست (بقا = همیشه سبزبودن)
رحمت بسیار براین رقص باد

مولوی ، آرزو میکند که مانند باد بهاری ، همه ، به هم بزنند (**زدن** ، که ازریشه زن = جن است، دراصل ، معنای همخوابی وجفت شدن داشته است) ، باهم جفت شوند تا سبزشوند

تا درون سنگ و آهن ، تابش و شادی رسید
گرتو را باور نیاید ، سنگ بر آهن بزن
عقل زیرک را ، بر آرو ، **پهلوی شادی** نشان
جان روشن را ، سبک بر **باده** روشن بزن
شاخه ها سرمست و رقصانند ، از باد بهار
ای سمن ، مستی کن و ، ای سرو ، برسوسن بزن
جامه های سبز ببریدند ، بر دکان غیب
خیز ای خیاط، بنشین بر دکان ، سوزن بزن (بدوز= جفت کن)

این آرمان ، « همیشه سبزوتـرو تازه بودن » است ، که علت ضدیت عرفان ، با « عقل خشک » و « خشک کردن روان واندیشه با بحث وجدلها » میگردد. با « سبزشدن خود» هرانسانی هست که جهان و بشریت نیز، سبز میشود . **اندیشه « پیشرفت و نوشدن » درفرهنگ زال زری ایران ، از برآیند « تری وتازگی و شادابی » جدا ناشدنی است** . چیزی پیشرفت و نو حقیقی است ، که تروتازه و شاد بکند . هرنوی و هر پیشرفتی وهر انقلابی و تغییری را به صرف اینکه پیشرفت و انقلاب وتغییرو نو است ، برنمیگزیند .

خشک کردی تو ، دماغ از طلب بحث و دلیل
بفشان خویش زفکر و ، لمع برهان بین

روشنی (بینش حقیقی)، متلازم ضروری ِ « سبزی و تازگی »است . کسی مردم را روشن میکند که آنهارا مانند وزش باد ، سبزو تازه کند و گوهرخود آنها را از درونشان بزایاند .

هست ، میزان معینت و ، بدان میسنجی

درکاربرد یک میزان و یک سنجه خوب وبد ، خشک شده ای

هله میزان بگذارو ، زر ِ بی میزان بین

با چنین معیارخشکی درتفکر، یا انباشتن مغز وروان خود از این گونه اندیشه ها، غنای پدیده هارا درجهان، نمی بینی

چون تو سر سبزشدی ، سبزشود جمله جهان

اتحاد عجبی در عرض و ابدان بین

زانک تو ، جزو جهانی ، مثل کل باشی

چونک « نوشد صفتت » ، آن صفت ، از ارکان بین

آرمان مولوی نیز ، این « همیشه سبزبودن » است . اینست که تصویر خدا ، همان « باد بهاری » میماند که همیشه با گل وجود انسان، میرقصد و جفت میشود، و همیشه اورا آبستن و رویا میکند

تا ابد ازدوست ، سبزو تازه ایم

او بهاری نیست ، کو را دی رسد

سرو بلندم که من ، سبزو خوشم در خزان

نی چو حشیشم بود ، گرد بهارم طواف

عشق چو بگشاد رخت ، سبزشود هر درخت

باد، سرچشمه جان وعشق باهمست

برگ جوان بردمد ، هرنفس از شاخ تر

اینکه گفته میشود « برگ سبز است تحفه درویش » ، به معنای آن نیست که « درویش ، هدیه وارمغانی حقیرو ناچیزمیدهد » . بلکه دادن « برگ سبز» ، دادن « جامه سروش سبزپوش » ، دادن « بینش و روشنی تازه ایست که کور را هم روشن میکند » .

به همین علت نام « ارتا فرورد» ، « فروردین » است. نام دیگر فروردین ، کواد یا قباد است که اصل نو آوری و ابداعست .این **همیشه ازنو بهارکردن زندگی، « غایت » فرهنگ سیمرغی بود.**

« **بهار**» ، چنانکه ادعا میشود ، اصل هندی ندارد ، بلکه نام خود

سیمرغست که « **وی + هره** »، یا « **وان+ گه رو** » میباشد ، و به معنای « نای به = وای به » است ، و« وای به » ، جامه اش سبز است. هره = گه رو ، هردو به معنای نی هستند . **غایت انسان ، آن بود که با خردش ، از زندگی ، همیشه ، بهار بسازد** .
ازاین رو ، درختان سرو(سیور+ پیرو+ اردوج) ، وصنوبر ، و غار(= رند = ماه بهشتان= برگ بو) نماینده چنین غایتی بودند.
این غایت ، بکلی با غایت زرتشت و ادیان دیگر نوری، فرق دارد . غایت آنها ، زندگی کردن برای ، رسیدن به بهشت درفراسوی گیتیِ گذرنده ، درآخرت وجنت ، درمینو ، در ملکوت هست . زرتشت هم درسرودهایش ، دوجهان ِ« استومند = جسمانی » و مینوئی (روحانی و آسمانی) دارد . « غایت همیشه بهارکردن از زندگی » ، غایتی است که امروزه در محدوده تنگتری ، « **سکولاریته** » نامیده میشود . بنا براین ، « **نیکخواهی» ، با جستجوی راه و روش، بوسیله خرد خود انسان برای بهارساختن از زندگی ، کار دارد** . و بهار کردن زندگی را نمیتوان به فردا انداخت .

معنایِ« نیک » ، چیست ؟
چرا « نیک بودن »
با« اصالت انسان » کاردارد

بسیاری ، امروزه دم از« اندیشه نیک ، گفتارنیک ، کردار نیک » میزنند . این سخنیست که محمد و عیسی و موسی و لنین و هیتلرو استالین ومائو هم میزنند ، چون همه اینها، میگویند که : اندیشه و گفتاروکرداری نیکست که ، طبق خواست ما ، یا آموزه ما ، یا الاه ما کرده شود . عمل و فکر ی که برضد چنین خواستی بکنی ، بد است . پس باید درآغاز، نشان داد که معنای « نیک و

نیکی » چه هست ؟ عمل و اندیشه و گفتار، طبق این خواستها و آموزه ها ، که خودرا تنها حقیقت و مقدس یا علم مطلق وتنها نورجهان میدانند ، نیکی را تضمین نمیکند . ویژگی سروش ، درست برضد این گونه نیکی است . چون « سروش » است که **نخستین اندیشه ای که فرمان میشود** ازژرفای آسن خرد (= بهمن = هومن) خود فرد انسان میآورد . خودِ همین واژه « نیک » ، درفرهنگ ایران ، تجربیات ژرفی را که خانواده سام ، بیاد سپرده ، نگاه داشته است .

واژه ِ« **نیک**» ، در اصل « ne+ wak » یا « nad + vak» است . **این واژه به معنای « بانگ نی » یا « رویش ازنی » است** . « نای » ، هم ابزاربادی موسیقی است، و باد که ازنی دمیده میشود و اینهمانی بانی داده میشود ، **جان و عشق آمیخته به هم** است . بانگ نی **(به = وانگ هو= بانگ نی)** آهنگ وسرودیست که ازبُن آفریننده خود انسان ، بلند میشود ، و همین سرود است که سروش ، گوش- سرود خرد میشنود ، و درپیشآ گاهی انسان(سپیده دم آگاهی) ، نهانی، زمزمه میکند . پسوند « vac» به معنای « گفتن و سخن راندن » است . این واژه نیزهست که درشکل vakhsh به معنای « روئیدن و برون روئی » است . به « **وحی** » درفرهنگ ایران ، « وخش » گفته میشود . وحی، اندیشه ایست که ازبُن بهمنی هرفرد انسانی ، زاده و روئیده شده است . واژه « **وخشور**= وخش + ور= زهدان وبُن رویش » ازهمین ریشه است . پس ، نیکی ، تجربه زیبائی ، تجربه موسیقی ، تجربه همآهنگی نواها ، تجربه رویش و زایش ازبُن خود انسان هست . حتا واژه « واق » به معنای « اندیشه گاه + قوه تفکر» آمده است . پیشوند واژه « هومن= بهمن » که « هو » باشد، بنا بر یوستی ، به معنای « ایجاد کردن » و زائیدن است (hunaami من میزایم) . این واژه « هو hu » همان واژه « hva=hvaa» است که « تخم = خود » را دارد. خود انسان ، تخم است . به ویژه به درخت هرویسپ تخمهharvisp+tokhma (که خوشه فرازش ، سیمرغ یا ارتای خوشه) هست ، « هوه یا

hva +apa =hvapa » نیزگفته میشود ، که به معنای « **مادر به** » یا « نیکو کار» است .این هوا hva= خواxva ، درهزوارش خواپ khvap است که واژه « **خوب** » ما شده است، ودرادبیات، این واژه ، بیشتر معنای « **زیبا** » دارد تا « نیک ، به معنای اخلاقی » . ودرپیشوند واژه ها بیشتر معنای « ازخود = ازسرچشمه و از اصل خود .. » را دارد . **وجودی ،« خود » نامیده میشود که « ازخود » هست** .

مثلا چیزی « ازخود روشنhva+raokhshna » است که « خوا = هوا = تخم » باشد . یا چیزی که ازخود ، یا به خودی خودش مقدس است (کسی دیگر، آنرا مقدس نمیسازد) hva yaozda نامیده میشود . مثلا اندیشه « نجات روانhvanhvi»=hva+nhva، بستگی به رهائی یافتن ازخود است . ازخود ، مهربان بودن hvaa+vantآنست که مهرازوجود خود انسان سرچشمه بگیرد و اطاعت از موسی وعیسی و محمد و زرتشت یا از دین آنها نباشد . این اصالت ، ازبُن سنگی یا جفتی و «یوغی بهمن و ارتا درانسان» میآید، که با طرد این اندیشه بوسیله همزاد زرتشت، این معنای **اصالت انسانی** را، در « ازخود- روشن ، ازخود- مهربان ، ازخود، نیکوو زیبا » بودن ، از دست میدهند .

درسغدی ، برآیندهای دیگر مفهوم « نیکی » بجای مانده است . ازجمله به نیکوکار، « پورنیان کار » گفته میشود، و پورن که همان واژه « بـُرنا» ی امروزه باشد ، همان « پروسرشار» ما هست . کسی ، « بـُرنا » هست ، که وجودی سرشارولبریزو پر دارد، واعمالش ، خود افشانی اوست ، وطبعا روی نیکوکارهایش ، به فکر پاداش دربهشت نیست . **نیکی ، با سرشاری و پـُری انسان کاردارد، که همان مفهوم « زنیرو بود مرد را راستی » درشاهنامه میباشد** .

همچنین به دوست و نیکخواه ،shir-xize=shir-xwaze شیر خیزه یا شیرخوازه گفته میشود . به نیکوکارshirakte شیراکته

، وبه خوبی و زیبائی و کمال shiraakشیراک گفته میشود . به خوشبختی و رفاه shir+astyaa شیراستیا گفته میشود .
پیشوند « شیر shir» که درهمه این اصطلاحات، معنای « نیکی و زیبائی و کمال و دوستی » را پدید میآورد، دراوستا همان واژه « سریره » sriraاست . معرب آن ،که « صریرا»باشد ، به گل بستان افروز گفته میشود که نام دیگرش همان « خجسته » است . سریره ، در برهان قاطع هم به« اورنگ» گفته میشود که« بهرام = بهروز» است، وهم به رنگین کمان گفته میشود که ارتا فرورد (سن +ور) است، و بخوبی میتوان دید که سریره = شیر، « یوغ بهرام و ارتا فرورد» است . بزودی دربررسی « سروش درگرشاسپ نامه اسدی » دیده خواهد شد که درست سروش است که « خانه عشق این دو » را که « آبادیان = خانه آباد » میباشد ، و خانه یکپارچه یاقوتیست ، به جهان میآورد، که « اصل دین » است . ازاین رو نیز هست که کیخسرو به رستم میگوید :

گشاینده بند بسته ، توئی کیان را **سپهر خجسته** ، توئی

زندگی باید همیشه ازنو ، از بُن خودش برویدتا همیشه تروتازه باشد . **این « فره ورد= سیمرغ= خجستگی = همیشه بهارشوی= همیشه سبزشوی » ، « نیکخواهی » بود** . زندگی باید همیشه از نو ، از بُنش ، به بینش نو برسد . « بینش تازه به تازه اززندگی »، « بینش تروتازه » ، بینش به درد وآزار و گزند « گمشدگان ، و فراموش شدگان ، و دور افتادگان ، و نا پیدایان دراجتماع ودرجهان » است .
ازاین رو هست که کیخسرو ، با فرارسیدن نوروز، جام گیتی را می بیند ، و دردمندی را که در دورترین نقطه جهان ، در چاهی دربند است ، میجوید، و می یابد، و رستم را به رهائیش روانه میکند . بینش درجام جم ، همیشه سرشت « نوروزی» ، « سرشت تری و تازگی » دارد . **این ویژگی « بینش » است که درادبیات ایران ، بویژه در غزلیات حافظ ، هیچگاه ، فراموش نمیشود . گوهر بینش باید ، تری وتازگی ، همیشه سبز، همیشه نوروزی ،**

« فرشگرد همیشگی » باشد ، وگرنه ،« بینش » ، ارزش واعتباری در فرهنگ ایران ، نداشته وندارد و نخواهد داشت .
رستم که خانواده اش ، سروشی و سیمرغی (فره وردی) هست ، و میداند که « نیکخواهی » چیست ، و اوست که « گشاینده بند های بسته » هست.درجام جم ، یا درجام کیخسرو دیدن ، دیدن، همان « گوهرشب چراغی » هست که « سروش» ، برای « خرد هرانسانی» به هدیه میآورد.

« سبـز» ، به معنای « اصل زندگی » است ؟

دراوستا، به سبز axshaena=ax+shaena گفته میشود

درسغدی به سبز ax+sen گفته میشود

اخ ax که همان « اخوaxv » باشد، وهمان « اخوانaxvan » است ، دارای معانی 1- « زندگی و اصل زندگی » و 2- « وجود و جهان » و 3- « وجدان و شعور» است . « شئنا » و « شاینه » ، همان واژه « شاهین » و همان واژه « سئنا » هست، که سیمرغ میباشد .« شاهین» را ، به عمد، با « عقاب » مشتبه ساخته اند ، تا این خدا را، که « خدای مهرو خدای قداست جان » بوده است تبدیل به « مرغ پرخاشگر» سازند، که درفرهنگ ایران ، مانند « شیر و گرگ » ، اصل آزار شمرده میشده است(رد پایش دربندهش بخش نهم ، پاره 98 مانده است) .
سیمرغ یا سئنا = شاهین ، « مرغی تصویری و انتزاعی » ، مرکب از سه بخش سه جانورمختلف » بوده است .درواقع شاهین یا سیمرغ ، یوغ و ترکیب وسنتز سه جانور باهم بوده است . سیمرغ ، اینهمانی با شبکور(= خفاش) داده میشد، که درایران ، پرنده ای مقدس شمرده میشده است (همچنین درچین) . دربندهش میآید که (بخش نهم ، پاره 97) : « یازدهم ، شبکور، ازایشان دوتایند که شیر دارند ، به پستان بچه را غذا دهند : سیمرغ و شبکور. چنین گوید که شبکور به **همانندی سه سرده** آفریده شده

است . **1- سگ 2- مرغ 3- وموش شکل** ، زیرا ، چون مرغ ، پروازکند، وهر دو دندان او، چون سگ است، و سوراخ زی است ، چون موش » .

خوب دیده میشود که سیمرغ ، اینهمانی یا همانندی ، با « شبکور» داده میشود که ایرانیان ، اورا بنامهای متعدد میخواندند . ازجمله ، بنام « مرغ عیسی » ، یعنی « روح القدس » خوانده میشد . اینکه عیسی اورا خلق کرده است ، برای تحریف مطلب گفته شده است.

آمیختگی اندام سه جانورباهم ، همان اندیشه « نیروسنگ » است ، تا صفات ویژه عالی را ، که به سه جانورگوناگون ، نسبت میدادند باهم بیامیزند . تصاویر ِ جانوران درذهن مردمان این زمان ، تصاویر دیگری بود که ما امروزه ازآنها دراثر « اولویت نوری» ، داریم . **آنها ، بینش برای زندگی کردن را ، بینش درتاریکی آزمایش و جستجو میدانستند ، و « راه مستقیم و راستی » را که همه رفتار زندگی را، پیشاپیش روشن میکند ، یک خیال خام میدانستند. برای زندگی کردن، باید چشم برای دیدن در تاریکی جستجو و آزمایش در رویدادها داشت**.

این بود که شبکور یا شب پره (**شپره**)، یکی از برترین نمادهای چنین بینشی بود. پسوند « کور» هم ، به معنای « ژرف بینی در تاریکی » است ، نه به معنای « نداشتن چشم » .« **شبکور» ، به معنای کسیست که درشب وتاریکی، می بیند** .

« دین» ، بینش حقیقی است که از انسان ، در جستجو درتاریکیها ، زائیده میشود .« **دین » ، چیزی که نبود ، راه راست و روشن بود** . « دین» مفهومی برضد « صراط مستقیم و راه راست » هست . یکی ازنامهای شب پره ، « شب یوزه » است، که به معنای « جوینده و بوینده درتاریکی » است . ازجمله ، نام دیگر او « **پرسه** » است، که باز به معنای « پرسیدن و جستن » است . در هزوارش دیده میشود که «وَ ه vah » که همان « وهو = به » باشد ، نام شپره shaper+shaperاست که شب پره است . نام دیگرش « شهله » است . شهله ، ازسوئی همان « شهلاء » هست، که گویند مشابه چشم انسانست (لغت نامه

دهخدا) . و شهلا به نوعی از « نرگس» گفته میشود . نرگس ، اینهمانی با « ماه، که چشم آسمان » است، و درتاریکی میبیند هست، و ازسوئی **نرگسه** ، نام خوشه پروین (بهمن + ارتا) است که دراقتران باماه ، سرچشمه آفرینش جهان شمرده میشد. گل ارتا، مرزنگوش یا عین الهدهد نامیده میشود ، چون ارتا ، زودشنو و تیزبین درتاریکیهاست . به همین علت شهله ، به « میش چشم » گفته میشود ، که چشم سیاهی را گویند که مایل به سرخی و فریبنده میباشد. **نام دیگرشب پره یا خفاش « خُلد » است**(منتهی الارب) که نام باغ بهشت (ارتا واهیشت) است .

« شب = شه و» ، هنوز نیزدرکردی به « آل » گفته میشود، که دراصل نام سیمرغ بوده است . همچنین « شبان » هم به معنای « گله چران و چوپان » نیست ، بلکه درست همان نام « شب » است که سیمرغ باشد(یوستی ، خشه پان = شب) . ازاین رو به شب پره (شپره) ، شبان گفته میشد . سیمرغ ، گوش سگ را داشت ، چون سگ درتصویر آنان ، هستی مردم را می پائید و ازبین برنده دروغ و درد بود . سگ به چشم ، همه ناپاکیها را ازبین می برد (بندهش ، بخش نهم ، پاره 157) . موش ، هنوز در گویشها ، نامهای بسیار زیبا دارد .. تیزشنوی و حساسیت فوق العاده گوشش ، اورا نماد « بینش درتاریکی » ساخته بود . به همین علت ، گل اردیبهشت (ارتا خوشت) ، مرزنگوش ، نامیده میشد ، که به معنای « گوش موش » است . همین گل ، « عین الهدهد » نیز، خوانده میشود. مشهوربود که هدهد ، وجودآب وقنات را در زیرزمین تشخیص میدهد (معنای هدهد = هو توتک = نای به= سیمرغست). موش که درتبری ، « گل » و درگیلکی ، « زربانو» و« گنجه بانو» و « زربینکا » خوانده میشود ، افزوده بر بینش درتاریکی ،« سوراخ زی » نیز شمرده میشد .« سوراخ زی بودن سیمرغ » ، بیان آن بود که « خدای خانه و آشیانه » است . خانه ، بُن مدنیت شمرده میشد . ازاین رو ، **شاهین یا سئنا در تخت جمشید ، به هیچ روی ، شکل عقاب را ندارد ، که درفرهنگ زنخدائی ایران ، جزو درندگان بشمار میرفت که «**

جانگزا » بود نه « جان افزا » ، و فقط در میترائیسم ، همردیف « شیرشرزه » پذیرفته شده بود . با اهورامزدا و سپس الله ، که خدایان همه آگاه بودند، و روشنی اولویت داشت و راه زندگی ، « راه راست از پیش معین شده » بود ، شب پره (خفاش) و جغد (بوم) ، زشت و منحوس ساخته شدند ، و همیشه دم از نورخورشید و دیده خفاش زده میشد ، چون **خفاش= شبان(خشه پان= شب) که دایهِ شیردهنده است ، سیمرغ بود ، و جغد ، که بهمن باشد ، خدای اندیشه** .

درتبری ، به خفاش ، شاه پری گفته میشود ، که « شاه ومهترپریان » باشد . « پری = فری » ، که یک واژه اند(آنچه دراوستا ، فری است ، درسانسکریت ، پری میباشد)، به معنای « عشق» است . پس **خفاش ، شاه پری ، خدای عشق ، خوانده میشده است** . خفاش چون مرغیست که بچه خود را با پستان خود شیرمیدهد ، تصویر مرغ را با عشق (دایه بودن و شیر دادن) گره میزد .این حاشیه روی ، هرچند مارا ازمطلب دور افکند ، ولی ضروری بود .

سبز= سپز= سا پیزه = مِهرگیاه = بُن انسان

مسئله ای که بررسی میشود ، رنگ سبز است . دراوستا، به سبز axshaena=ax+shaena گفته میشود. درسغدی به سبز ax+sen گفته میشود. اخ ax که همان « اخو axv » باشد، و همان « اخوانaxvan » است ، دارای معانی 1- « زندگی و اصل زندگی » و 2- « وجود و جهان » و 3- « وجدان و شعور» است . « شئنا » و « شاینه » ، همان واژه « شاهین » و همان واژه « سئنا » هست که سیمرغ میباشد. پس « **سبز**» ، « **اصل زندگی ، و زندگی ، و جهان، و وجود، و روشنی و بینش » است ، که از سیمرغ (وهو= به) پیدایش می یابد** . ازخود واژه « جی = گی » که واژه « گیاه و گیتی » ازآن برآمده ، میتوان دید که هم « زندگی » است، وهم سیمرغ (مرغی نامعلومی که

پرهای ابلق دارد و برسر پیکان میزنند) . **جان، گیان (گی + یانه = آشیانه سیمرغ) است** . جهان و وجود وگیتی ، همه روئیدنی و سبزشدنی ، وهمیشه سبز هستند .

« **امرداد** » که خدائیست که با روزهفتم هرماه اینهمانی دارد ، اینهمانی با « گیاه ، بطورکلی = یا با کل هستی » دارد .آنها جهان را درختی میدانستند که ازیک تخم روئیده است . آب و زمین و گیاه و جانور و انسان و خدا ، همه ازیک تخم میروئیدند . همه سرشت گیاهی داشتند . اینست که « امرداد » ، اهمیت فوق العاده دارد .

این واژه « امرداد ameretaat» را موبدان زرتشت ، بکلی ازمعنای اصلیش منحرف ساخته اند . وچنان تلقین کرده اند که پیشوند «ا مر a-mere » مرکب از « ا+ مارتهmarate » هست و مارته marate، به معنای « مرگ ومردن » است و ، « ا+مرته » ، به معنای « بیمرگ » است . درحالیکه « امرamere» و « مر » یک واژه اند ، و هنوز دربرخی ازگویشها درایران ، این واژه ، معنای « عدد 33 » را دارد . ولی درسانسکریت معانی اصلیش، باقی مانده اند .

« امرamere » دارای معانی 1- عدد 33 ، 2- نوعی درخت کاج 3- زیبق (جیوه = سیماب) 4- جایگاه اندر 5 – جفت وهمزاد . در به امرداد ، « همداد » گفته میشود که همان معنای « همزاد » را دارد . امرداد و خرداد باهم « همزاد= جفت = یوغ » هستند . خرداد (آب ، خوشزیستی) و امرداد (گیاه = دیر زیستی) **باهم « غایت زندگی درگیتی »** هستند ، و درست جمشید ، نخستین انسان ، در « جمکرد= ورجم = درشهرجم) ، این غایت را ، واقعیت می بخشد . طرد خرداد و امرداد، به کردار غایت زندگی درگیتی ، سبب پیدایش داستان « هاروت وماروت » درقرآن وسبب مسخسازی تصویر آنها درمتون اوستائی گردید .

عدد سی وسه ، عدد خدایان ایران است که خدایان زمان= خدایان زندگی در زمان بودند . « سه = سین = سیان » ، بُن زمان وجهان و جان است، و سی30 ، بیان تحول این بُن ، به سی روز ماه

میباشد . بُن(= 3 = ساپیزک = ساپیته) ، هر روز، شکلی تازه و نو به خود میگیرد . **کاج و صنوبر و سرو ، نماد « همیشه سبز» هستند** . ازنامهای دیگر زیبق، میتوان تصویر آن را در اذهان آن روزگار، فهمید . زیبق ، عین الحیوان ، ابولارواح ، اصل ، ام الاجساد و حی الماء و روح و روحانی و عطارد و سحاب .... نیز نامیدع میشود . «جایگاه اند ر» است، که خدای جو و آسمان و موکل باران ، و روح انسانی ، ونخستین، و اشرف ، وبهترین میباشد . پس **« امرداد » ، به معنای پیکریابی همه خدایان زمان درجهان ، و همیشه سبزو مادرحیات است، و دارای گوهر جفت (همزادی) است** . **غایت زندگی درگیتی ، پیدایش یا پیکر یابی این سی وسه خدا ، درزندگی انسانست که سرشت گیاهی دارد** .
پس بُن تازگی و سبزی ، بُن زمان و مکان و جان است . یکی از نامهای ِ این بُن ، سا پیزه = سا پیزک = سا بیزج Saabizaj= سابیزک Saabizak بوده است که در واژه « سپزSapz پهلوی، و سبز فارسی امروزه » ، سبک شده است. **سبز، یا سا پیزه ، به معنای سه اصل ، سه جنین وتخم ونطفه ، سه نای است** . هنوز درکردی ، پیز، به معنای اصل وماده و گوسفند (= جان مقدس) است . پیزال (پیز+ آل) ، گیاه بردی یعنی نی است . پیزوک ، گیاه باتلاقیست که همان نی باشد . پیزه ، جنین است و پیزه دان ، زهدان است . بیزه هم به معنای جنین است .
این « **سا بیزک** » که به معنای « سه اصل + سه تخم + سه نای = سئنا = سیمرغ » هست ، **نام « مهرگیاه » است** . البته درمتون پهلوی و اوستائی ، ریشه این کلمه ، چون برضد تصویر اهورامزدا به کردار تنها آفریننده بوده است ، کاملا محو ونابود ساخته شده است . گل روز 16 که اینهمانی با « مهر» دارد ، را نیز دربندهش ، با نام « **گل همیشه بشکفته** » ، پوشانیده وتاریک ساخته اند . البته « **خدای مهر** » **حقیقی** را نیز که سیمرغ میباشد ، تبعید کرده و رانده اند ، و « میتراس = مرداس = مهراس » که همان « ضحاک » شاهنامه ، و خدای قربانی خونی ، و بستن پیمان برپایه « بریدن » است ، جانشینش خدای

مهرحقیقی(مهرگیاه = سا بیزک) ساخته اند . ولی از همان « گل همیشه بشکفته » معنای « همیشه سبز» ، پدیدار است . این روز، درتقویم ایران ، که اینهمانی با روز 15 داشت (دی به مهر)، میانه زمان بود، و ازآن ، سروش + رشن + ارتا فرورد + رام + بهرام » پدیدارمیشدند ، که « بُن انسان » هستند . طبعا موبدان درمشوش ساختن این گاهنبار، تلاش فراوان کرده اند، و از تناقضاتی که درمیان متون پهلوی مانده ، میتوان پی به این تلاش مسخسازی برد .

به هرحال ، روز مهر، روز «مهرگیاه = ساپیزه = سپز= سبز= همیشه سبز» بوده است . ازاین روهست که این روز،با « زمرد= زام روت » اینهمانی داده میشد .

مهرگیاه ، بُنیست که انسان ازآن میروید (= مردم گیاه نیز نامیده میشود)، و همچنین از سا پیزک = ساپیزه ، میتوان اینهمانی اش را با واژه « ساپیته = سا پیتک= سابات » دید ، که به« سقف = آسمان» گفته میشده است . اینست که **برای ایرانیان ، آسمان ، سبز بود ، هرچند برای ما آبی شده است** . آنها به آسمان ، سبزکارگاه ، سبزکوشک ، سبزخوان ، سبز دِه ، سبز زاغ ، سبزطاوس ، سبزطشت ، سبزباغ میگفتند ، و البته ازاین اصطلاح سبز، رنگارنگی و تری و تازگی را میفهمیدند . آسمان برای آنها « فرش» بود، که ما معنای اصلیش را ازیاد برده ایم . « فرش» ، به معنای « تازگی دررنگارنگی » است که یکی از مهمترین اصطلاحات میباشد . انداختن فرش زیرپا ، برای آن است که انسان ، همیشه ترو تازه بشود وزندگیش ، همیشه سبزو شاد باشد . اسدی توسی ، درسیر گرشاسپ به جزایر گوناگون ، نیزخبراز گذرش به جزیره « رامنی » میدهد ، که « رامنا = رام » باشد .

همانجا ی دیدند کوهی سیاه گرفته سرش راه برچرخ ماه
درختی گشن شاخ برشخّ کوه ازانبوه شاخش، ستاره ستوه
زعود و زصندل بهم ساخته بسر برش، ایوانی افراخته
دگر ره ، سپهدارپیروز بخت (گرشاسپ)
زملاح ، پرسید ، کار درخت

که برشاخش ، آن **کاخ** برپای چیست
چنین از بـَر ِ آسمان ، جای کیست ؟
چنین گفت ، کان جای سیمرغ راست
که برخیل مرغان ، همه پادشاست

این همان داستان شاهنامه است . و کاخ یا ایوان فراز درخت ، به معنای آنست که سیمرغ ، خدای خانه و آشیانه (شیان = هیل = ئیلان) یا اصل شهرو مدنیت است .

پدید آمد آن مرغ هم در زمان
ازو شد ، چوصـد رنـگ فـرش ، آسمان
چو باغی روان ، درهوا ، سر نگون
شکفته درختان درو ، گونه گون
چو تازان کـُهی پر گل و لاله زار
زبالاش ، قوس قزح ، صد هزار

و« باد پر سیمرغ » ، همان بادیست که درواقع ، اصل جان وعشق و موسیقی وجشن درگیتی است ، واین اندیشه در غزل مولوی باز تابیده میشود ، که « بانگ نی » را با « بانگ پرهما » و با خود « خدا » اینهمانی میدهد :

ای درآورده جهانی را زپای **با نگ نای** وبانگ نای وبا نگ نای
چیست نی؟ آن یار شیرین بوسه را
بوسه ، جای و ، بوسه ، جای و ، بوسه ، جای
آن نی بیدست وپا، بستد زخلق
دست وپای و دست و پای و دست و پای
نی، بهانه است ، این ، نه برپای نی است
نیست الا ، بانگ پرّ آن همای
خود، خدایست ، اینهمه ، رو پوش چیست !
میکشد اهل خدا را تا خدای

آسمان ، باغ سبزاست ، چون سه سپهرفرازین(بهرام +مشتری که خرّم باشد + کیوان = کدبانو = کش) همان« مهرگیاه= سابیزک = سبز» هستند . به« تن وبدن آدمی» نیز، سبزباغ گفته میشود (برهان قاطع) ، چون بُن انسان هم ، مهرگیاهست . ازاین رو به

هما یا سیمرغ ، <u>**پیروز= فیروز**</u> میگفتند ، و ازاین رو،برفراز نیزهای درفشها ، سیمرغ را مینشاندند ، چون **مرغ پیروزی** بود . ودرمرگ هر کسی ، همه، جامه پیروزه رنگ میپوشیدند . این نشان پیوست و وصال مجدد با بُن ، یا با اصل نوزائی همیشه ، با سیمرغ بود . اینکه درشاهنامه **همه جانوران و انسانها** درسوگ سیامک ، جامه پیروزه میپوشند ، چون سیامک ، خودش سیمرغ (سیا + مگا = سه + مغ) هست ، واصل همیشه سبز است و اصل پیروزی است .

مهرگیاه ، « سبز» است ، و « آذر »، که روزنهم (سه درسه) است، « سبزدرسبز» است . باربد، لحنی که برای این روز، سرود ، بدین نام نامید . این نام ، یاد آوراصل زنخدائی (ایزد بانوئی) است، که زرتشت آنرا « نرینه » ساخت .

به عبارت دیگر، سبز درسبز، مینوی در مینو ، تخم درتخم ، است (تخم) در تخمدان (است) است . « آذر»، درهزوارش ، برعکس آنچه زرتشت، گفته ، وبرعکس متون زرتشتی ، هم به معنای « زهدان » وهم به معنای « زن آزموزگار» است . به سخنی دقیق تر، « آذر» ، هم زهدان آبستن (دوگیان) ، وهم « روشنی وبینش » است . نام دیگر این روز، که باقی مانده است « زرفشان » است (برهان قاطع) . آذر، «افشاننده تخم ها» هست . این زهدان وخوشه است که تخم میافشاند . این سیمرغ یا ارتا خوشت (ارتای خوشه = خوشه پروین) است که خود را درگیتی میافشاند، و جانها و انسانها ، رویش و پیدایش این تخم ها ،هستند . این خود افشانی و زرفشانی ، برضد تصویر اهورامزدا ، به کردار، خدای آفریننده بود . درسغدی درست نام این روز، ارت روج art + آرته روچ roch +aart آش روچ aash » است (فرهنگ سغدی، قریب). آذر ، درفارسی ، همان « آگر» است که به معنای زهدان است . درکردی نیز « آگر» به آذر گفته میشود، و« آور»، هم نام آتش وهم نام آبستنی است . « آذر»، بیان « زهشی وجهشی یا انبثاقی immanence » بودن بُن جهان در هرجانی و درهرانسانی بوده است . انسان ، بیواسطه به بُن

جهان ، به « بُن همیشه سبز» آمیخته است. غایت سعادت و بهشت ، درخود هرانسانی هست ، که باید ازاو زائیده بشود، و این کار، کار سروش و رشن است ، که « خرد مامای هرانسانی» هستند .
زرتشت ، با جداساختن و متضاد ساختن همزاد = جفت ، میبایستی درست ، بن جفت را ، در« ارتا = خوشه شش دانه پروین = ثریا = ثریا = سه جفت = پیرو »، و در « آذر= دوگیان = آبستن، آنکه دوتا وجفت است » بزند . ازاین رو بود ، انداختن آنها از اصالت ، یا از« زهشی و انبثاقی بودن » است . ازاین رو بود که نخستین تبلیغاتی که درهمان زمان گشتاسپ ، آغازشد ، **این بود که زرتشت ، « سرو» و « آتش= آذر» را ، از بهشت (ازنزد اهورامزدا ، ازفراسوی گیتی = از مینو) آورده است . این ریشه کن کردن بنیاد فرهنگ ایران بود .**
باید بیاد آورد ، که نامهای « سرو» ، یکی« پیرو» هست، که به معنای « خوشه پروین » است (فرهنگ شرفکندی) ، و دیگری « اردوج = ارتا + وج = تخم ارتا » هست، و دیگری « نوش »، و بالاخره « سیور = سی وره = اندکوکا = تخم ماه » است . با این کار، زرتشت بود که بُن خدا ، از درون انسان وازبُن ِ گیتی ، ریشه کن شد .درشاهنامه در باره پیداشدن زردشت و پذیرفتن گشتاسپ ، دین اورا ، میآید که زردشت :

بشاه جهان گفت پیغمبرم   تراسوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمرآتش بیاورد باز   بگفت ازبهشت آوریدم فراز
جهاندارگوید، که بپذیر دین   نگه کن بدین آسمان وزمین
که بی خاک و آبش برآورده ام   نگه کن بدو تا که چون کرده ام

سپس میآید که گشتاسپ

نخست « آذرمهربرزین » نهاد   بکشورنگر تا چه آئین نهاد
یکی سروآزاد بود « ازبهشت»   به پیش درآذر، اندربکشت
نبشتش برآن زاد سرو سهی   که پذرفت گشتاسپ دین بهی
گوا کرد مرسرو آزاد را   چنین گستراند خدا داد را....
فرستاد هرسو به کشورپیام   که چون **سروکشمر**، بگیتی کدام
زمینو فرستاد زی من خدای   مراگفت ازاینجا به مینو برآی

کنون هرکه این پندمن بشنوید   پیاده سوی سرو کشمر روید
بگیرید یکسر ره زدهشت   بسوی بت چین ، برآرید پشت
بنام وفر شاه ایرانیان   ببندید کشتی همه برمیان
به « آئین پیشینان» منگرید   بدین سایه « سرو بن » بغنوید
سوی گنبد آذر آرید روی   بفرمان پیغمبر راست گوی
پراگنده فرمانش اندرجهان   سوی نامداران وسوی مهان
همه تاجداران بفرمان اوی   سوی سرو کشمر نهادند روی
پرستشگده گشت از آنسان بهشت
ببست اندرو دیو را زردهشت
بهشتیش خوان ، ارندانی همی
چرا سرو کشمرش خوانی همی
چرا کش نخوانی ، نهال بهشت
که چون سروکشمر بگیتی که کشت

زرتشت ، با ادعای آوردن « آذر» و « سرو » از مینو، یا از بهشت ، اندیشه « زهشی و انبثاقی وجهشی و زایشی و رویشی بودن » ، یا« اصل همیشه سبز» را ، از بن انسان، وهمه جانها واز « گیتی » ، برکـَنـد ، وانسان وگیتی و زمان را، از اصالت انداخت . « بُن وتخم و آذر » ، همه ، آفریده اهورامزدا هستند . بُن وتخم و هسته و دانه ، دیگر به معنای اصلی ، بُن وتخم و هسته و دانه ومینو ، بکار برده نشد . مفهوم « ازخود ، سعادتمند شدن » ، « ازخود ، اندازه ترازوو شاهین بودن » ، « ازخود ، روشن شدن » ، « ازخود ، رستگارشوندگی » ، « ازخود ، نوشوی » ، با این ادعاو آموزه ، برای هزاره ها ازمیان سازمان دینی زرتشتی و ازحکومت ساسانی ، محو ونابود گردید .

بررسی درباره « زال زریا زرتشت » ادامه دارد